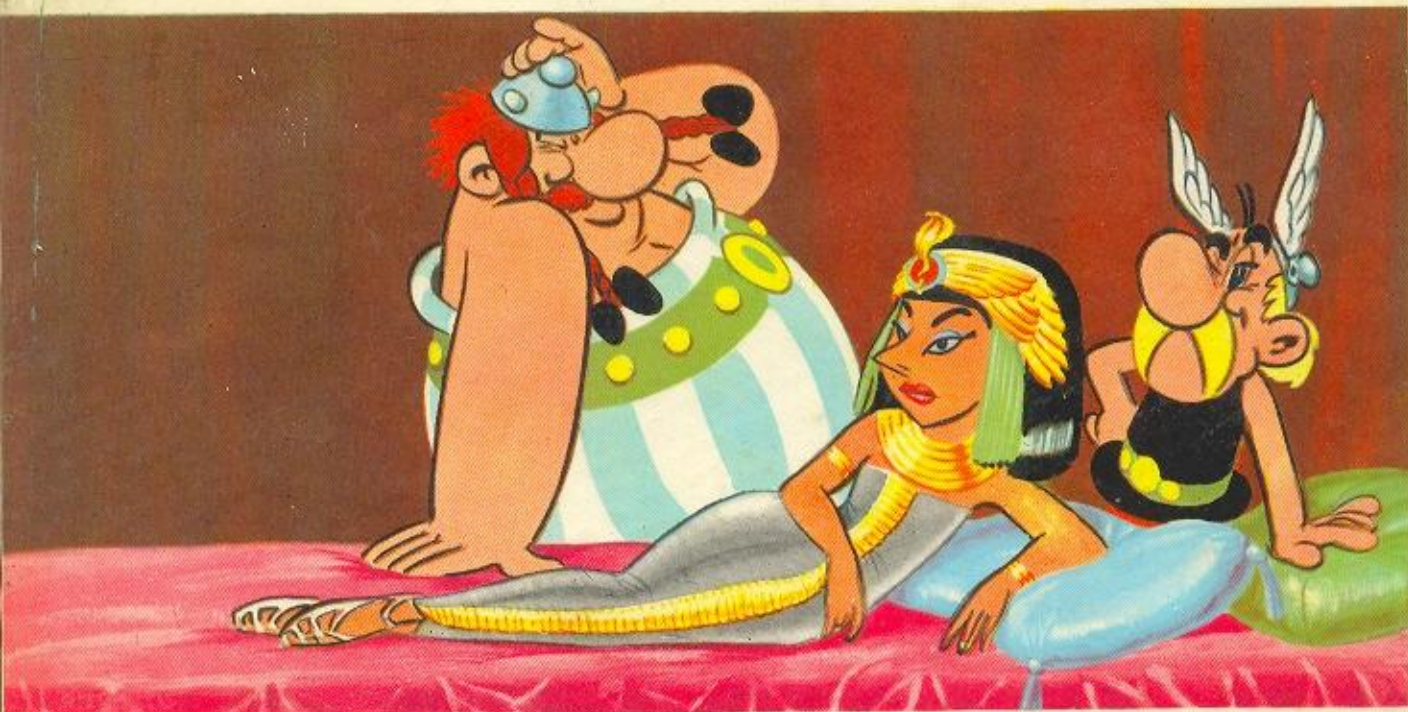


یکی از ماجراهای آستریکس



متن داستان از
گوسینی

نقاشی از
اودرزو

آستریکس و کلئوپاترا

عظیم ترین ماجرای که تاکنون نقاشی شده است

برای به وجود آمدن کتاب حاضر ، ۱۴ لیتر مرکب چینی ، ۳۰ قلم مو ،
۶۲ مداد مغز روغنی ، یک مداد معمولی ، ۲۷ مداد پاک کن ،
۳۸ کیلو کاغذ ، ۱۶ روبان ماشین تحریر ، ۲ ماشین تحریر ، و ۶۷ لیتر آبجو
مصرف شده است !

انتشارات یونیورسال

من کمی ضعیف شده‌ام،
پانورامیکس!...



نه، از بلیکس!...
تو از معجون جادویی نخواهی
خورد! هزار دفعه بتو گفتم که وقتی
بچه بودی، افتادی توی این دینگ!





این رومی‌ها دیوانه‌اند!

یکی از ماجراهای آستریکس

آستریکس و کلئوپاترا

متن داستان از : گوسینی

نقاشی از : اودرزو



انتشارات یونیورسال





اره!

حرکت لب با صدا خوب تطبیق نمیکند، دلیلش هم اینستکه در آن روزگار فن دوبلاتر هنوز کامل نشده بود.



توجه: برای اینکه کارخوانندگان را راحت کرده باشیم، گفتگوها را دوبله کرده ایم...

نومر و بیس، چون بهترین معمار اسکندریه هستی دعوتت کردم... گرچه بهترین معمار بودن تو برای ما اهمیتی ندارد.



اسکندریه



اعتراض نکن! چیزهایی که تو میسازی فوراً خراب میشوند، همسایه‌ها حرفهای یکدیگر را میشوندند، سقف خانه‌ها پرت خراب میشوند!

چونکه سیمان فعلی... دانگهی، عشق من ساختن اهرام است...



سه ماه... برای اینکه بتوانم توی سه‌ماه‌چنین قسری بسازم اول باید جادوگری یاد بگیرم...



اگر موفق بشوی تو را غرق طلا میکنم وگرنه ترا می‌اندازم جلوی سوسماهای مقدس! دیگر برو...

سه ماه؟



ساکت! تو سه ماه وقت داری که همین جا در اسکندریه برای ژول سزار یک قصر باشکوه بسازی!



در سرزمین دور، دهگده کوچکی در گل...

بازم... این دیگه جادوگریه!

ماها که گفتی جادوگریه!

این بازی رومی‌ها محاله اینجا باب بشه...



نجات پیدا کردم!... میدونم کی میتونه بمن کمک کنه اون مرد واقفا به جادوگریه!





کشتی که متوا آورده حالا تو ساحل منتظر ماست!

بعضی اینکه لوازمون رو جمع و جور با اهالی خدا حافظی کردیم، فوری راه می افتیم!



بیا ایده فیکس پوشی، بیا، می ریم مسافرت!

مگه خیال داری اونم با خودت بیاری؟



چرا نیارمش آقای آستریکس؟

برای اینکه آقای او بلیکس، اون هنوز برای به چنین سفری کوچیکه!



ندکی بعد... دوستان من، شما نمایندگان مردم گل در ساحل نیل هستین. پس باید کوشش کنین تا شایسته این مقام باشین. بحق جدم، امیدوارم آسمون درو سر تون خراب نشه!

ای آبراراکورسیکس، رئیس عزیز، متشکریم، خدا حافظ!

هورا!



در ثانی توی مصرین کر به است. برد اسباب تو جمع کن و دیگه حرف شم زن!

همیشه همینطوریه برای جنگ و دعوا خوب، اما بعد دیگه هیچکی به حرف ما گوش نمیده!



مشکه نمیخواستم آواز بخونم... فقط میخواستم بهش بگم که داره پامو لگد میکنه!



نه، آشورانس توریکس! تو نباید آواز بخونی، نباید آواز بخونی!!!



آی! چه!



من بودم که عوعو می کردم! چون حق ندارم حرف بزنم، عوعو میکنم! کیسه بیار بیرون!

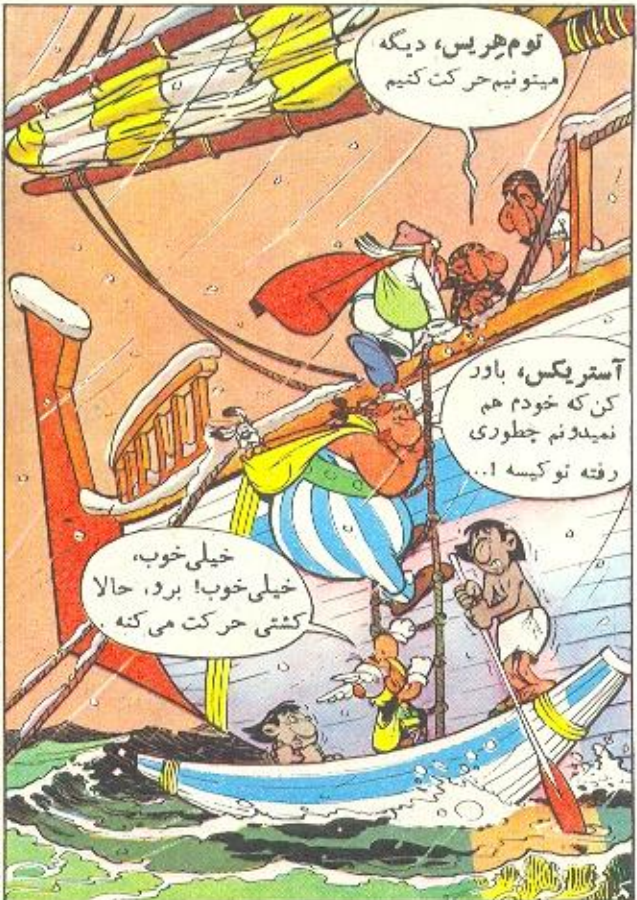
ای گنده سمج، بالاخره حرفتو پیش بردی، خوب حالا بیچاره رو از توی کیسه بیار بیرون!

اینم کشتی من.



ندکی بعد... عوعو!

دوستان مادر باد سرد زمستان سفر طولانی خود را بسوی مصر، سرزمین کلتوپاتر ای افسانه‌ای آغاز میکنند.



نوم هریس، دیگه میتونیم حرکت کنیم

آسفریکس، باد کن که خودم هم نمیدونم چطوری رفته تو کیسه...

خیلی خوب، خیلی خوب! برو، حالا کشتی حرکت می‌کنه



تو مصر گرفتاریمون زیاده. وقتمون کمه، کارگرگیر نمیاد، و رومی‌ها هم مزاحم ما میشن تا نذارن کلتوپاترا شرطرو ببره...



حساب دزدی‌های دریایی با ما، مگه نه اولیکس؟

دزدای دریایی هم حمله کنن! تو راه بما



نه، پولداره، خیلی پولداره. آنقدر پولداره که نکو.



از اینها گذشته با آمون بوقیس باید مبارزه کنیم. اون به معمار رقیب منه و همیشه میخواهه منو اذیت کنه. اون خیلی استعداد داره...

واقماً استعداد داره!...



عالی شدا حالا میتونیم به پول حسابی بچنگک بیاریم! همه آماده باشین!



یه کشتی مصری!



در همان نزدیکی...

خوب بچه‌ها برای به چنگ آوردن این کشتی مجبور شدیم سرم روگروگان بذارم. پس خوب گوشه‌تونو دازکنین! مواظب باشین گیراین عملی‌ها نیفتیم. از کشتی‌های گلی، رومی و فنیقی که اونا معمولاً از شون استفاده میکنن دوری کنین!



خودشون آستریکس، خودشون!...
یوهو! یوهو! وایسین که
اومدیم!



میگه په کشتی دزدای
دریایی داره بطرف ما
میاد!
راست میگه؟!... جون
من راست میگه!!!



اون بابا از اون
مالا چی داره میگه!



کشتی رو غرق کنیم. نتیجه بهر حال یکیه
اما اینطوری لاقل کتک نمیخوریم...



کاپیتان، دیگه نمیتونیم
فرار کنیم! اونا سریمتر از ما
حرکت می کنن!... حالا میگی
چکار کنیم؟



بر شیطان رحیم لعنت! باور کردنی
نیست! باز سر و کلهشون پیدا شد!
سعی کنین فرار کنیم!



حقه باز! کلک زنا!
این که رسمش نیست!!!
خیلی عجیبه! دزدای
دریایی بادیدن شما از جنگه
صرف نظر میکنن، د کشتی شونو آشنا یان قدیمی ما
بودن... ما اغلب روی
در باهمدیگر رومی بینیم!



اندکی بعد...
نو که گفته بودی
اینده پولدار میشیم،
عجب پولدار شدیم!
اگه په کلمه دیگه
حرف بزنی، پای
چو بیتو می چپونم
تو دهنت!!!



فردا به اسکندریه
میرسیم.
برج داسه هدایت
کشتی ها؟ این مصریها
دیوونه ان!
او بلیکس، این
یکی از عجایب
دنیاست!...



یکشب، پس از سفری
طولانی ویی در دسر...
نور و بیس، اذن
نوری که تو افق دیده
میشه چیه؟
برج جزیره فاروسه،
نورش کشتی هارو
هدایت میکنه...

به محض رسیدن به ساحل،
شماره به قصر میرم تا به ملکه
معرفی کنم.



وَحَك! چقدر از صدف و
سرکه نفرت دارم!



چقدر صدف دوست
دارم، چهارتا گذاشته
توی سرکه!

چشم! ملکه
من!

پیش مرگ! بیا
وظیفهات را انجام
بده!



پس این آنبرک
مخصوص صدف
خوری کجاست!

کلثویا تری زیبا، در قصر
باشکوهش میخواست
غذای مورد علاقه اش را
بخورد: صدف با سرکه.



ای ملکه ارجمندا
اینان دوستان گلی من هستند.
بگ جادوگر زبردست و دوچنگجوی
شجاع. آنها در کاری که در پیش دارم
بمن کمک خواهند
کرد...

ایده فیکس!

عوعوا عوعوا



نومرو بیس معمار تقاضای
شرفیابی دارد!

بگوئید داخل
شود...



مثل اینکه بد اخلاقه
اما دماغ قشنگی
داره...

دماغش خیلی
قشنگه!



... باید بتویاد آوری کنم،
نومرو بیس، که رقیب تو،
آمون یوفیس از اینکه تو را
برای ساختن قصر سزار
انتخاب کرده دشمنت شده و
خیال میکنم خوشحال میشود
اگر مجبور بشوم تو را
بیندازم جلوی سوسمارها.
حالا دیگر مرخصی!



خیلی خوب، اما باید عجله کنید، وقت
زیادی نمانده و سزار هر روز بمن طعنه
میزند. اگر موفق بشوید به همه شما طلا
میدهم و گرنه سوسمارها در انتظار تو اند!



خونه تو اینه؟! ...
 بله... آخه خودم
 ساختمش!...



بریم خونه من...



دعواتن کن... راستشو
 بخو اهی! بنظوری خیلی
 بهتره.



نه،
 نکن او بلیکس!



درس بدجوری از
 آب در اومنه... بگمانم
 توی نقشه به اشتباهاتی
 کردم...
 بذار کمکت کنم.



این اطاف کارمه... محرم میز انپلیس رد
 بشما معرفی میکنم. یکی از دوستای مطمئن منه
 و بخوبی زبان شمارو میدونه. اون همه زبانهای
 زنده دنیا رو میدونه، مثل لاتین، یونانی،
 سلتی و غیره...



مواظب پله‌ها باشین! می‌کنم که تو واقماً به
 کمک ما احتیاج
 داشتی.



... که میگفت، اگه نقاشی تون
 خوبه نویسنده خوبی میشین!



شما چطور درس خوندین؟
 از طریق مکاتبه...
 به مدرسه خیلی
 خوبی بود...



آقای محرم از کارت
 راضی هستی!
 بدنیست، همین طوری
 که می‌بینید، دوندگی
 نداره.

دگر نه تنهائی باید بری تو شکم
سوسمارا... بهتره فکر اتو خوب
بکنی، چون حالا بهر حال این
توئی که خطر تهدیدت میکنه



نور و بیس، رلر است بهت بگم!
بیا با هم قصر سزار رو بسازیم. اگه
سر موعد تمومش کردیم طلاها رو با
هم قسمت میکنیم...



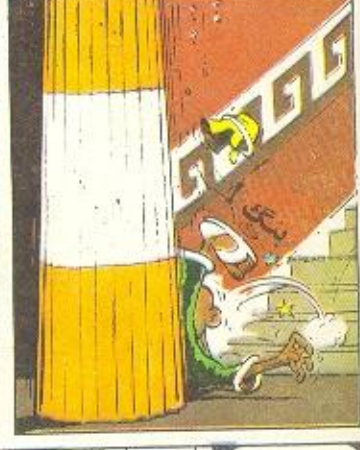
آمون بوفیس
میخواه منو ببینه؟
خوب بگو بیاد
تو.



پشیمون میشی اکاری میکنم که
کلنو پاتر اشرفش رو ببازه و توو
رفقا تو بندازه جلوی سوسمارا!
امیدوارم اونا اشتهای خوبی
داشته باشن...



نه، قبول نمیکنم من اصلا از
سیک کارت خوشم نمیاد! تو اونقدر
از بردهها کار میکنی که می میرن!
تو اصلا خونخوار و قسی القلی!
از خونهام برو
بیرون!



بهره با من بیاین سر
ساختمون تا ببینیم ما
چطور کار میکنیم...!



ایده فیکس !!!

سوسمارا میدازین!



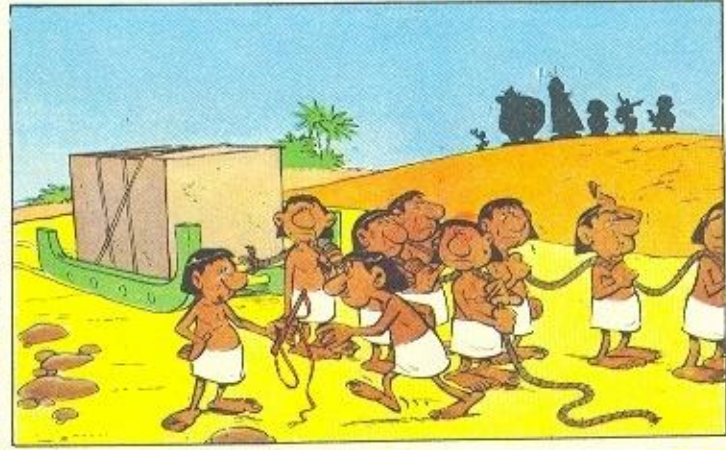
کلماتش قلب آدمو
سوراخ میکنه!...

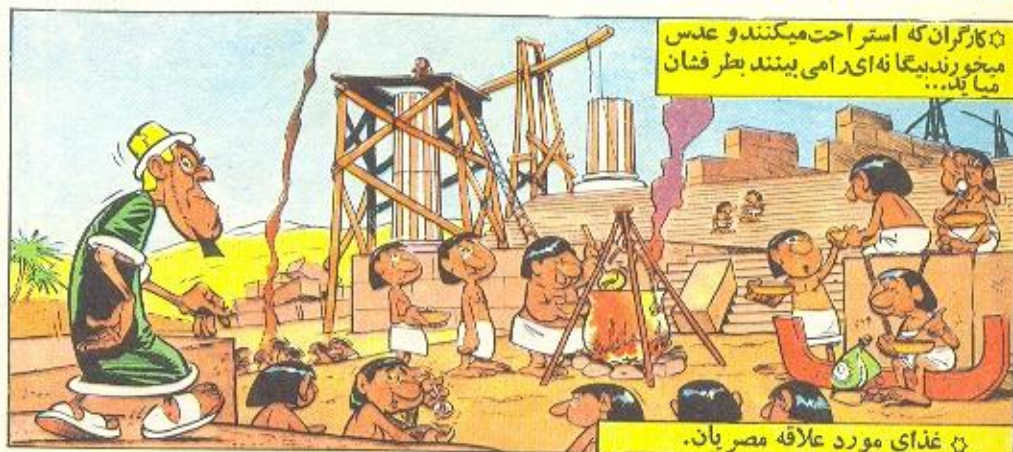
حرفاش گزنده
است!

کینه درندهای
داره!

آدمو پاره
میکنه!

این حرفارو
فزون...





کارگران که استراحت میکنند و عدس میخورند بیگانه‌ها ایدامی بینند بطرفشان میآیند...

غذای مورد علاقه مصریان.



هی! هی! هی!



...سخنان مرد بیگانه توجشان را کاملاً جلب میکند.



...تمایلی بکار کردن نشان نمیدهند.



...کارگران که باید سرکار برگردند...



و هنگامیکه شبپور با بان استراحتنوا ختم میشود.



این مصری‌ها مردم عجیبی هستند!

آخه اونا سوسمارای مقدسنا هر آشغالی رو که نمیشه بهشون داد بخورن!



چه بهتر! یعنی اینقدر دلت میخواد برآشون غذای خوبی باشی!

این ناراحتی‌ها گوشت منو تلخ میکنند! سوسمارا منو نمیخورن!



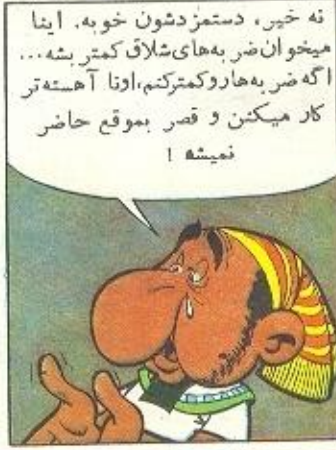
ارباب! کارگران کار نمیکنن! خیال میکنم یکی اوزارو علیه شما نحر یک کرده!



بریم ببینیم چه خبره!



تو هم با این شلاق حوصله منو سر بردی! از مردم که نباید با شلاق کار گرفت! آستریکس زیر این دیگرو روشن کن!...



نه خیر، دستمزدشون خوبه. اینا میخوان ضربهای شلاق کمتر بشه... اگه ضربها رو کمتر کنیم، اونجا آهسته تر کار میکنن و قصر بموقع حاضر نمیشه!



همونیه که من خیال میکردم، میکن باز باید کمتر بشه. حتماً منظورت اضافه شدن، اضافه شدن دستمزد.



آستریکس، یه نمایش کوچولو برایشون راه بنداز!

باشه.



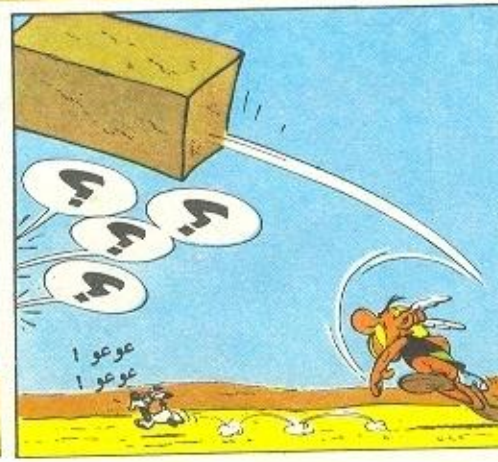
نه، تو نه.



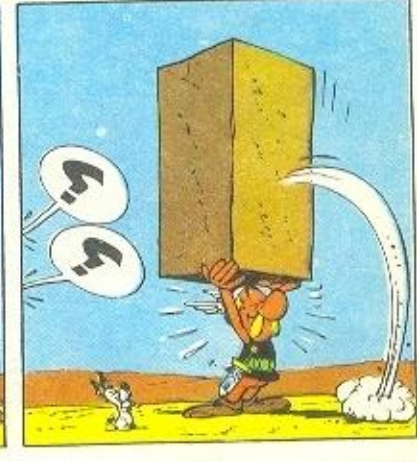
حالا نشونت میدم چطوری باید از مردم کار گرفت!...

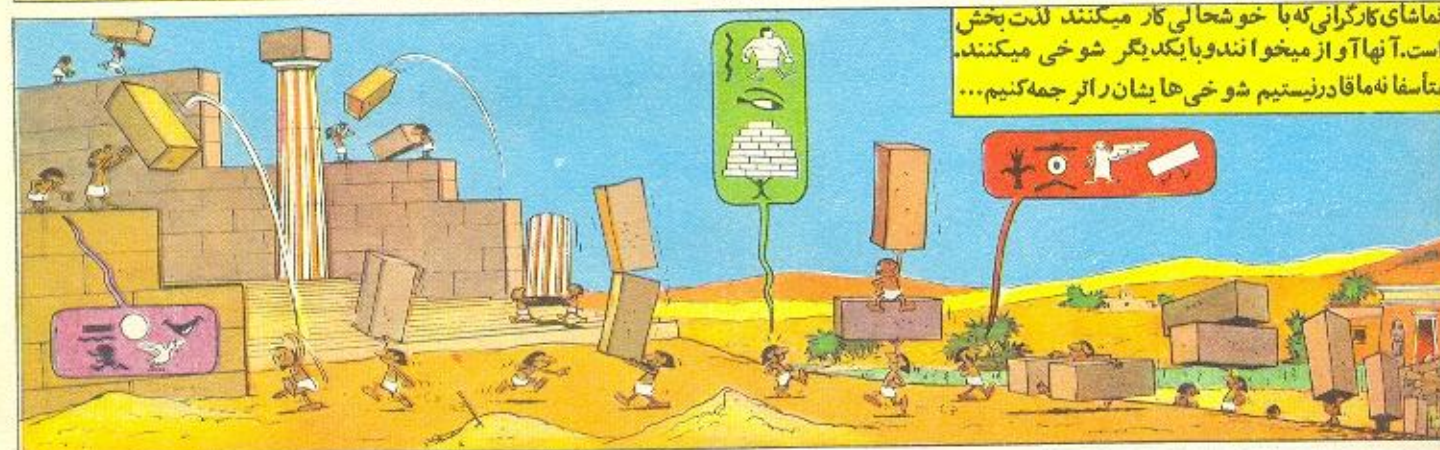
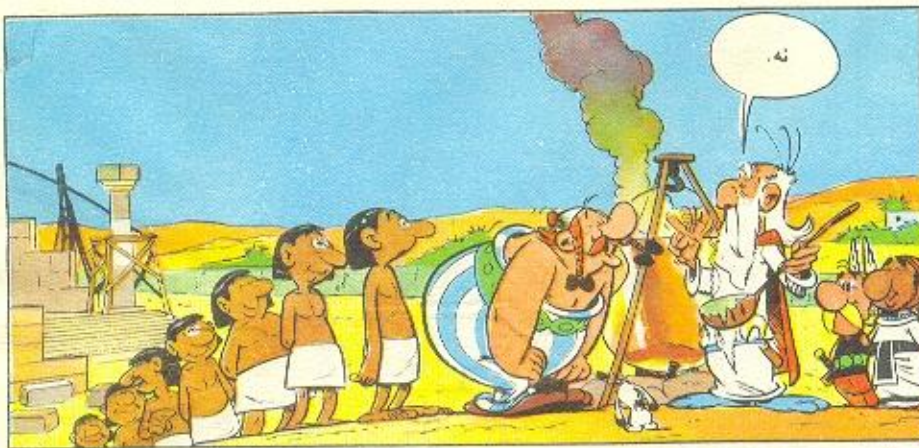


بوتکی!

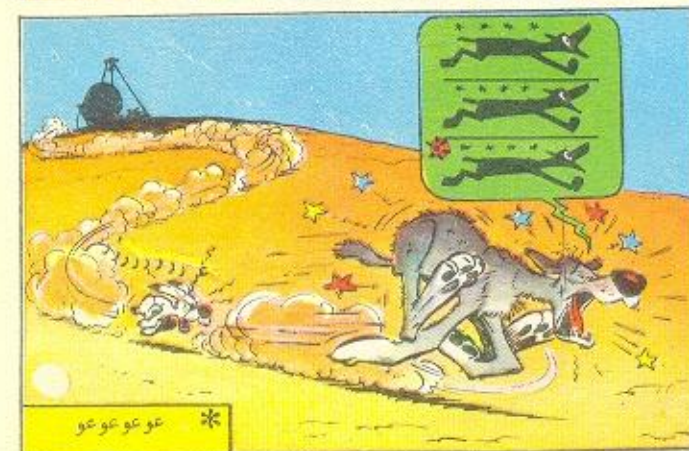


عوعو! عوعو!

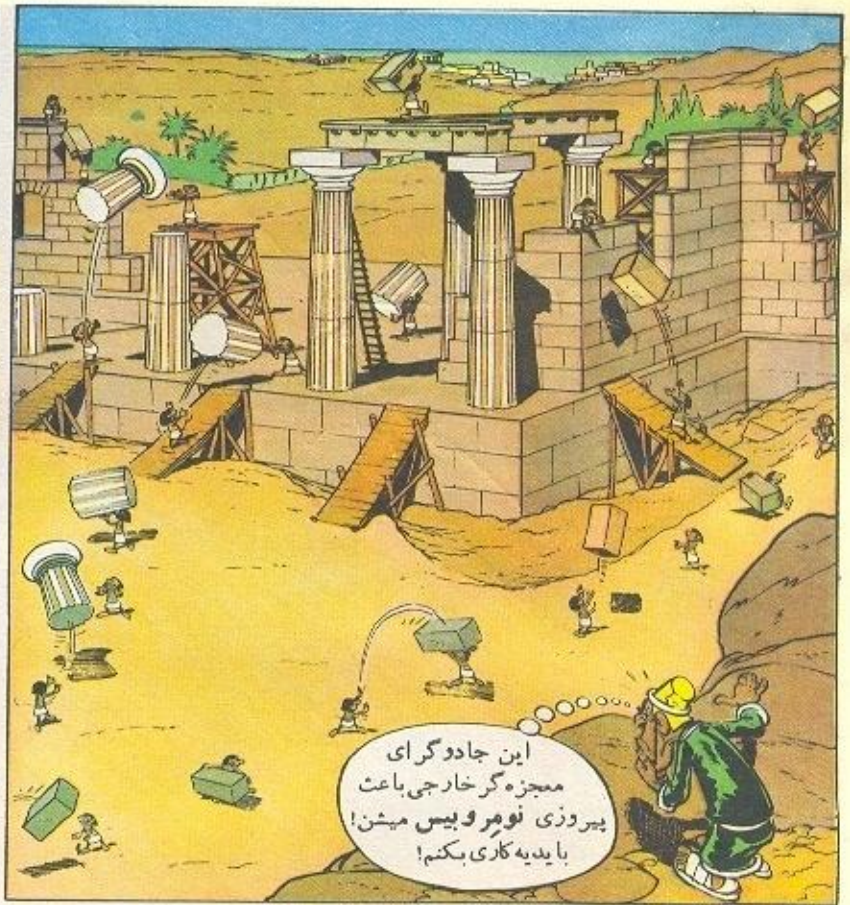




تماشای کارگرانی که با خوشحالی کار میکنند لذت بخش است. آنها آواز میخوانند و با یکدیگر شوخی میکنند. متأسفانه ما قادر نیستیم شوخی‌هاشان را ترجمه کنیم...



* عو عو عو عو



این جادوگر ای
معجزه گر خارجی باعث
پسردی نوهر و بیس میشن!
باید به کاری بکنم!



تور نویس!
بله ارباب!



من میدونم که نوهر و بیس منتظر
سنگهایی است که باید از جنوب، از راه قیبل
برسن. اون سنگها تبا یدهر گز به مقصد
برسن... اینهم طلائی که برای اینکار
لازمه!



سنگهارو خالی کینا!



تور نویس کشتی های حامل سنگها را
یافت و با طلا رئیس کاروان را راضی
بهمکاری کرد...



کارگران که از اهالی
جنوب مصر بودند
بی چون و چرا
اطاعت میکنند.

شلوب!
شلوب!

آهای! بمن چه که مقسودش
چیه، اگه از من می پرس، من
رئیس عیب پیدا کرده!



روی ساحل نه! بندا زین تو دریا!



ای نوهر و بیس! رئیس کاروان اومده، برای ساختمان هم سنگ آورده!

بالاخره اومد!



بیس چرا کارگرا کار نمیکن؟

سنگ نداریم. من که خیلی ناراحتم، چون کشتی‌هایی که باید از جنوب سنگ بهارن خیلی دیر کردن.



میتونم به حرفش بیارم؟ میتونم؟

باشه، اما زیاد خشونت به خرج نده.



میگه معدن سنگ نموم شده، فقط تونسته همین به تیکه‌رو پیدا کنه. خرج سفرش رو میخواند.

بگمانم چاخان میکند!



قلب! قلب! قلب! قلب!



چطوری میکن، حرف بزنی؟



برای محکم کاری ماهم باهاتس میریم.

باشه، اما عجله کنین وقت زیادی نمونده!

میگه آمون بوفیس بهش پول داده تا سنگارو بریزه توی نیل، میگه معدن پر سنگ، میگه فوری میره هرچه سنگ بخواهین بیاره. خواهش میکنه آهسته تر کنش بزنین! به ایزیس، اوزیریس، و سراپیس قسم میخوره که دیگه از این غلطها نکنه.



در همین هنگام در خانه
آمون بوفیس...

شنیدم این خارجیان
سوار کشتی شدن، که سنگ
بیادن. تورتوئیس، او نانا پداز
این مسافرت مراجعت کن!
بیا دستورات لازهر
بهدت بدم...



اندکی بعد...

وقتی برودخانه نیل
برسیم راهمون آسون میشه،
رودخانه رو میگیریم به راست
میریم بطرف جنوب.

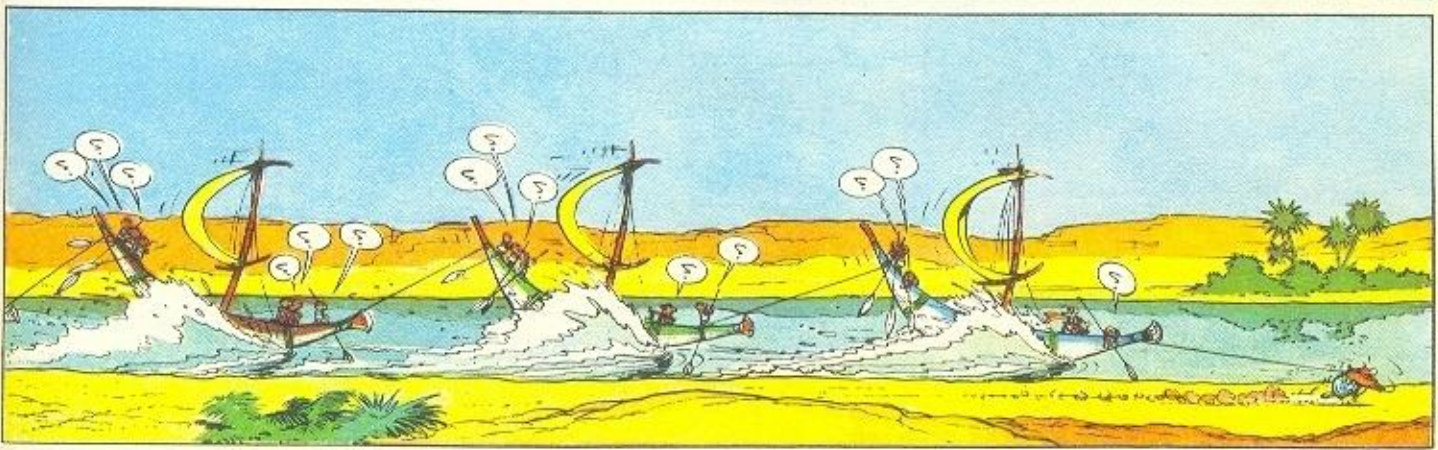


کشتی ها به آرامی روی رود مقدس نیل در
حرکتند.

به ساحل نزدیک بشین و
کشتی هارو با طناب محکم
بهم دیگه ببندین!
ورزش کنیم! آخیش، په خورده



آهسته میره!
خیلی هم
آهسته!
واقعا که
آهسته!



در تاریکی، دشمنی مزور مواظب
آنهاست.



هی!
هی!
هی!



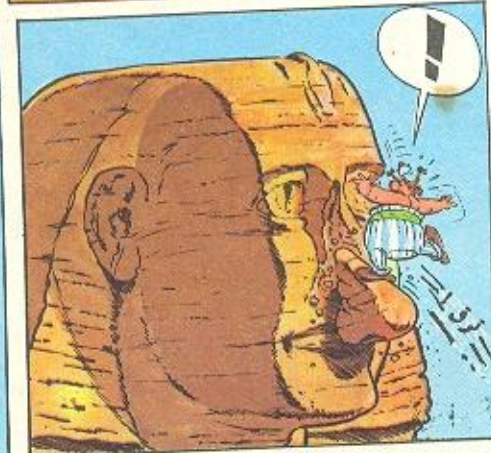
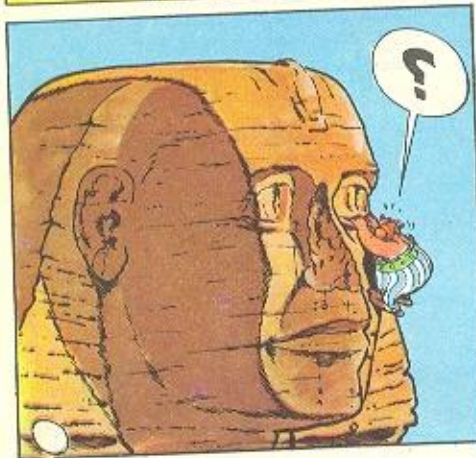
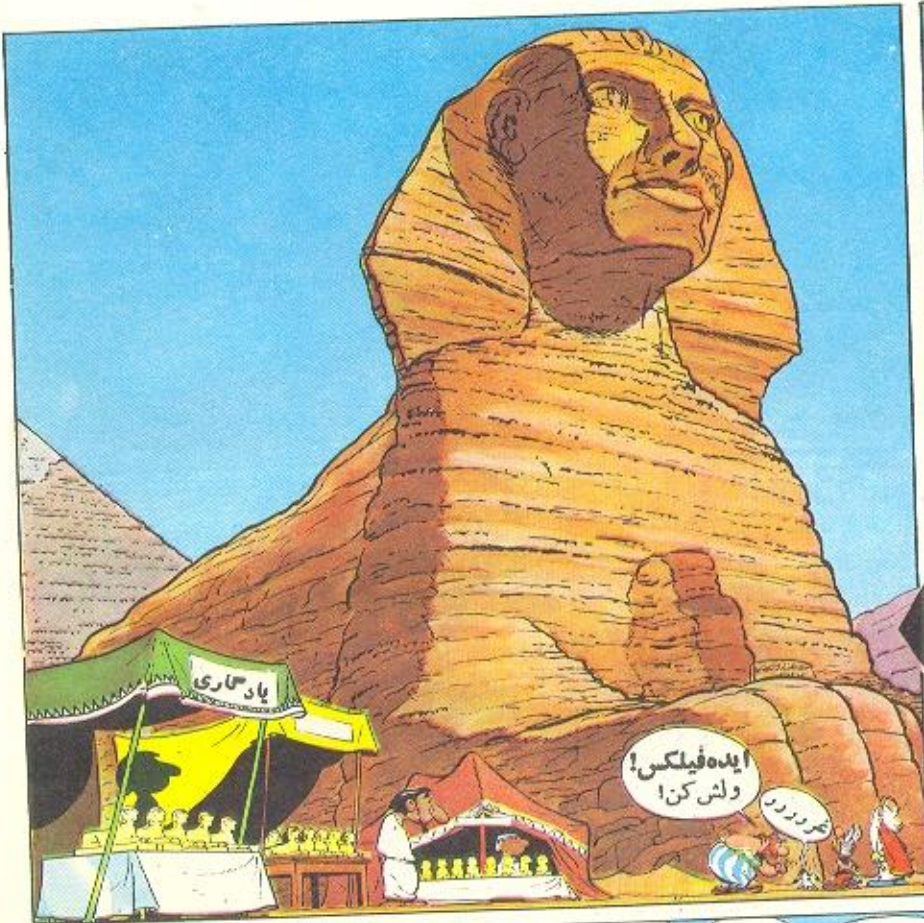
هنگام شب، در ساحل استراحت
میکنند...

فردا میریم به تماشای
ابوالهول و اهرام، همین
نزدیکی هاست، بزحمتش
می ارزه!

عدس! همش عدس، رنگ
گراز نمیشه دید... بعد بمن
میکن چر اضعیف شدی!



به تو تائیس قسم، با اینکه میدونم
وقتی بچه بود افتاد تو دیگه همچون
جادویی، بازم از کارهات تعجب
میکنم!







اینهم آخه جا بود مارو آوردین!...

خوب، باید این در رو باز کنیم، ببینم پشتش چه خبره.



ای ایلیس! اگه اینا بتونن زندم از اینجا خارج بشن، نذر میکنم، دیگه موهامو نزنم!



خیلی خوشحالم که اومدم توی این دخمه...

حالا این در رو باز کن!



یک، دو، سه قطره... دیگه کافیه.



راستی؟ دروغ که نمیکه!

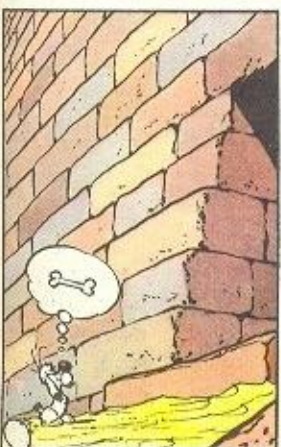
او بلیکس به خاطر شرایط استثنائی می‌خواه برای دفعه اول چند قطره از معجون جادویی رو بندم بخوری.



معجون جادویی چندان فرقی به حال من نداشته...



بنگ!



چند ساعت بعد...

خیلی... داره گشتم میشه.

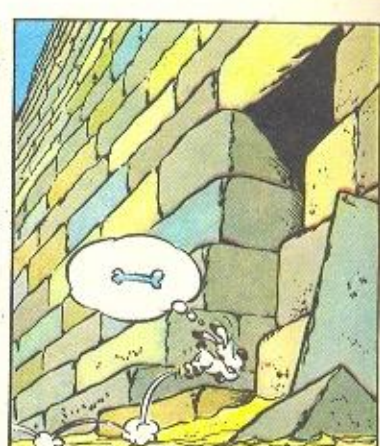
موقعیت خیلی وخیمه.

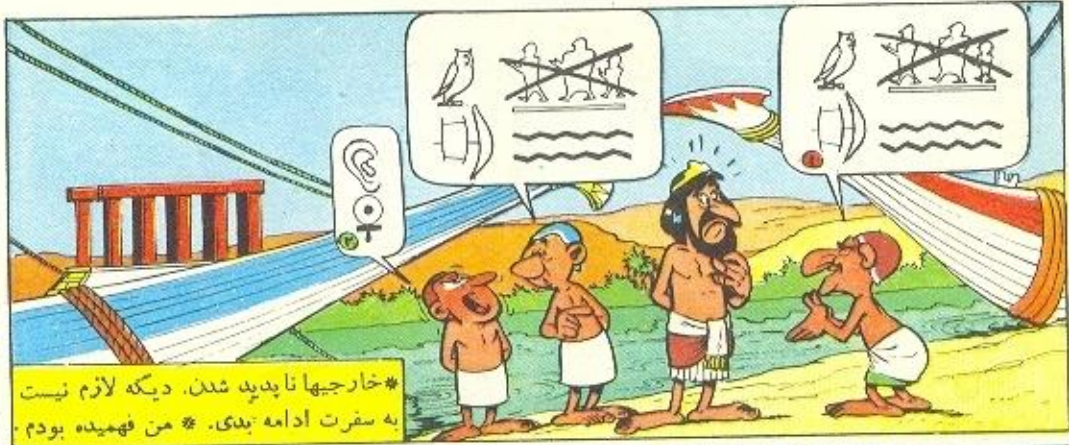
برای دهمین بار به همینجا رسیدیم... این فرعونها معماری خوبی داشتن.



البته کار آسونی نیست...

باید توی این راهروهای پیچ در پیچ راهمون رو پیدا کنیم...





* خارجها ناپدید شدن. دیکه لازم نیست به سقرت ادامه بدی. * من فهمیده بودم.



جادو! اینا جادو گرن! فقط یه ابومر د میتونه از اون راهروهای پیچ در پیچ خارج بشه...



... و مسافران ما ماهگناه توقع میکنند تا از آثار باستانی دیدن کنند...

نه، نه، و باز نه، او بلیکس این سنگ درون بی تواره رو میخوای بذاری وسط میدان دهکنه ما؟ این کارت خنده داره! اختلاف سلیقه داریم!



کشتیها راه خود را در پیش میگیرند و به آرامی سینه نیل را میشکافند...



بهمن دلیل هم باید به راهی پیدا کنیم تا نذاریم به نومر و بیس کملکنن، و باعث بشن که قصر سرموعد نومر بشه!



این تونستن از هرم بزرگ خارج بشن! خارق العاده ان! اینا خارق العاده ان!



در همین هنگام در اسکندریه...

ای آمون بوفیس، ای ارباب ارجمند... اینها جادوگرن! باور کن! تونستن از هرم بزرگ خارج بشن!

۱۳ پس از چندین استاد سفر ...

بعد کافی برات سنگ آوردیم که بتونی قهرت در نموم کنی!

دوستای من، بالاخره انتظار بسر رسید!



استاد واحد فدریس طول است و ۱۸ متر دراز دارد. وقتی بدالیم که يك پادر حدود ۴۴ سانتیمتر است و الكالدرن در حدود ۱۴ پا، پس يك استاد تقریباً ۴۴ الكالدرن میفود.

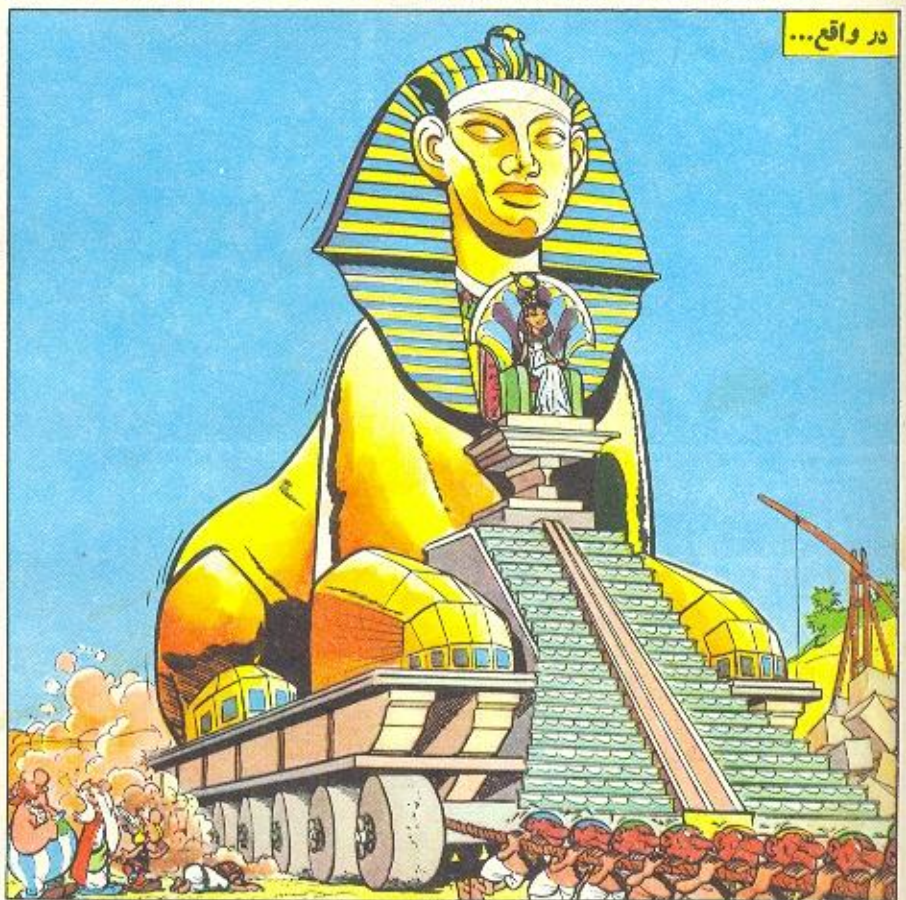
کار تران که با معجون جادویی تقویت میشو ند بخوبی کار میکنند.

اگه من نبودم که نقشه قهر رو تصحیح کنم ...!



به من خیر دادن که کلنو پا ترا میاد از کار ساختمون باز دید کنه!

در واقع ...



بکارتان ادامه بدهید. من خیلی ساده و بطور ناشناس آمدم... کارتان را بکنید.



جای تردید نیست، دماغش خیلی قشنگه!

واقماً قشنگه!

ایده فیکس دماغشو دیدی؟



همین هنگام در خانه آمون بوفیس ...

باید به فکری کرد.



کمکم کنا لا اقل اون موهای لعنتی تو بتراش !!!

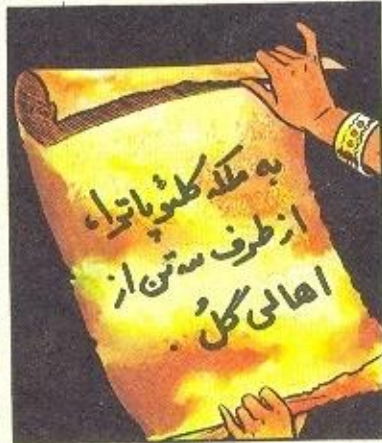
نمیتونم از باب آخه من نذر کردم ...!



بالاخره به فکر وحشتناک به خاطر من رسید ...!



الکالدرن وزن شر است و در سونه بگار می رود.





دست نگهدارین! اگه فرمان ملکه رو اطاعت نکنین همگی نابود میشین!



چکار کنیم؟ میتونم حسابشو برسم؟



پیشمرگ مخصوص مرا بیاورندا



اندکی بعد...

کیک؟ کدام کیک؟
ای گلی ها، شما قصد داشتید با این کیک مرا مسموم کنید از شما انتقام خواهم گرفت!



دیگر نمیخواهم حرف بزیندا
ولی... بشنوند، نباید اصرار کرد... لاقلا فلانا!



فقط یک کمی از این کیک خورده. می بینید به چه روزی افتاده!
به تو تائیس قسم شما اشتباه میکنید! ما بیگناهیم!!!

* دای دای دای!



از اون گذشته، با کلتو پا ترا نباید جر و بحث کرد... گرچه خیلی بداخلاقه، اما دماغ قشنگی داره!



چرا نداشتی ما توضیح بدیم؟
یه فکری تو سرمه...



اینها را ببرید! به سوسمارهای مقدس هم مشروب بدهید!



چی داری درست میکنی
پانورامیکس؛
دارم تریاق درست میکنم
خوشبختانه همیشه به بسته
کوچک همراهم دارم...



وقتی فکر میکنم که
امشب شام گراز داشتیم...
آستریکس، اون ظرف
آبدرد بنده من...



برین کنار! میخواهیم
خارج بشیم!!!
هی اهی!
هی اهی!



اوبلیکس، در
زنداندرو باز کن



بخور!
ممکنه بگی تریاق
چی جیه!

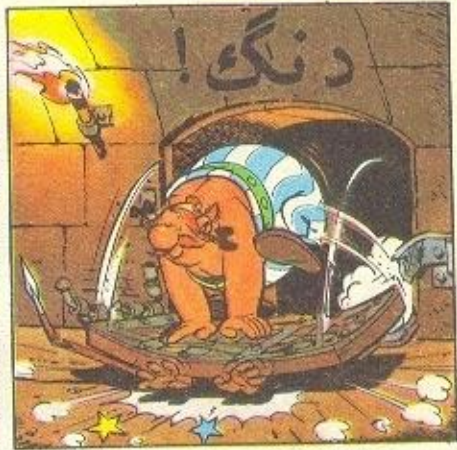


بد نیست... اما نیمرخ مرا
خیلی نقاشی کردند مگر
نمیتوانی سه چهارم صورت
مرا ترسیم کنی؟
میدانید قربان
من از هنر
مدرن...



حالا بریم پیش
کلثوپاترا!

این مصری هامردم عجیبی
هستند
بهشون گفتیم برین کنار...



دنگ!



توق!

اجازه
میفرمائید؟

تق!





فورت، فورت، فورت



پس به عقیده جناب عالی کتک زدن خوردن بادام هم یک وقتی!... تریبت خوب یعنی همین!!!

پیش مرگ، این را بخور، فوراً حالت خوب میشود!

کتک زدن يك وقتی داره، خوردن بادام هم يك وقتی!... تریبت خوب یعنی همین!!!



ای نگلی ها، باشما بی عدالتی کردم. شما از ایدید، این پیش مرگ را هم که معده ضعیفش باعث شد تا ملکه ملکه ها در فضاؤتش اشتباه کند مرخص میکنم!



ای ملکه بزرگ، بیماری پیش مرگ ربطی به کیک نداشت. این آقا معده اش ضعیف شده.

بسیار خوب شدم، حتی گرسنه هم هستم!



بتر شدم... خیلی بتر شدم...



خب دیگه، من باید برم، وقت غذاست.



بچه ها از شما خیلی متشکرم. اون شغل زندگیمو مسموم کرده بود...

با زهری که تو اون کیک بود، میشد به هنگه رو مسموم کرد. شانس آوردیم که من تریاق همراه داشتم...



در ساختمان...!!!

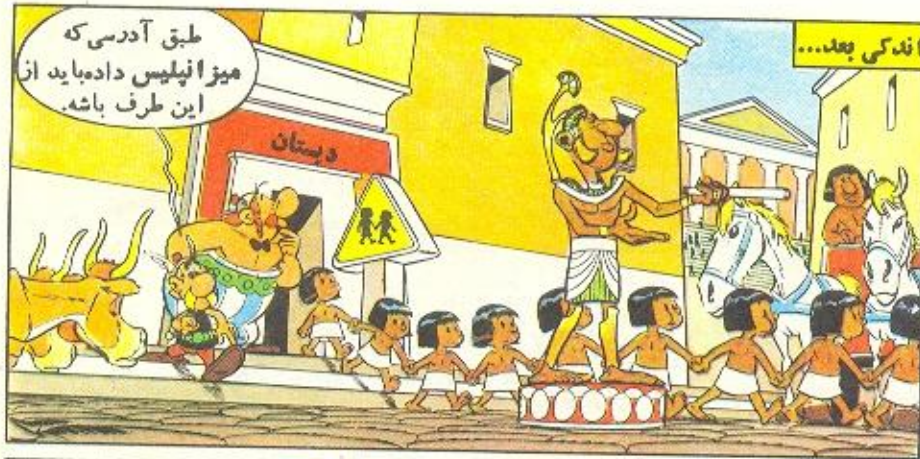
ایده فیکس! نزدیک بود متوجه بندازی!

خوشبختانه شما برگشتید، بعد از توقیف شما، اربابم نوهر و پس نا پدید شده!



آستر یگس، تریاق چی چیه!

زود بریم سر ساختمان. ما باید خائنی رو که مسئول این عمل سوء بوده پیدا کنیم!



طبق آدرسی که
میژانپلیس داده باید از
این طرف باشه.

اندکی بعد...



او بلیکس، بریم خونه
آمون بوفیس. اطمینان دارم
که این کار اونه!



گلی ها...
گلی ها...



این سرودهاها
برای چیه...؟



دررو باز کنین،
وگر نه به بلینوس قسم،
میشکونمش!



از باب، براتون مهمون رسیده ...

روزنامه اسکندریه



بله گلی ها که میخوان
از بابت آمون بوفیس
رو ببینن.
من... من...
میرن ببینم
خونه
هست...
فکر خوبی! ما هم
باهات میایم!



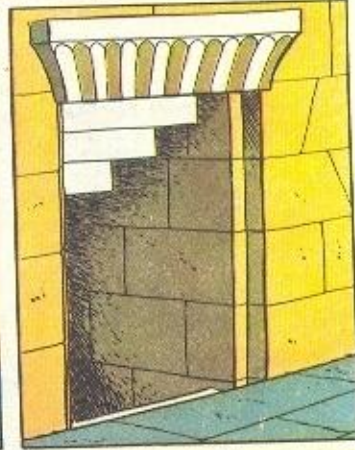
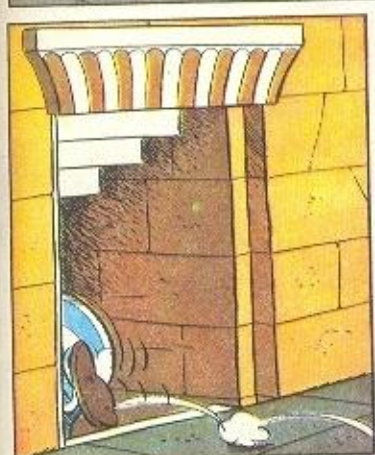
پس این تو بودی که کیک؟ کدوم کیک؟ نه،
کیک مسومرو برای نه، اشتباه میکنین،
کلتوپاترا فرستادی! اشتباه میکنین!



پس اعتراف
میکنی!



شما؟ کلتوپاترا شمارو
نداخته جلوی سوسمارا...





حالت خوبه فوهر و بیس! اما سرم کیج میره!

حتماً چیزی ندادن بخوری. بیچاره فوهر و بیس!



اندکی بعد در ساختمان...
 تو منو مجبور کردی به کارهای ناشایست دست بز نم از باب، دیدنی به چه روزی افتادم!

دهن تو بند و این لمتی رو بکش!

فوهر و بیس، کار ساختمون داره خوب پیش میره.

به مرحمت شما سه نفره، پانورامیکس!



من به شکست خودم اعتراض میکنم. میخواستم کاری کنم که شما نتونین فسر رو تووم کنن. حالا بهتره از هم کینه نداشته باشیم.

کینه ای نداریم و برای اینکه اینو ثابت کنیم شما دو نفر رو با خود میبریم. برای شما به کاری در نظر گرفتیم.



در همین موقع در قصر کلثو پاترا...
 سلام کلثو پاترا! کار ساختمان پیش میرود! چون چیزی به مهلت مقرر نشده.

سلام سزار! کار ساختمان پیشرفت میکنه، بزودی میتوانیم برای کشایش این قصر بک جشن مختصری ترتیب بدیم.



به من گفته بودن که معمار قصر آدم نالایقیه، اما از قرار معلوم، قصر سر وقت تموم میشه. بر سر ساختمون بمسزگوشی آب بده بین چه خبره!



سلام سزار! سلام، سلام جین فیس، دارم شرط رو به کلثو پاترا میبازم...



سلام سزار! سلام سرباز. برز جین فیس، جاسوس مصری منو پیدا کن.





حرف منو باور نمیکنی، ای سزار؟
من آدم ضعیف و مریضی هستم با این حال
مطمئنم که میتونم قویترین افراد کاردار
مخصوصت در له و لورده کنم!



چین فیس، نکته بجای
مجونی که میگی، چیز
دیگه ای خورده باشی؟...

ای سزار! من
سراختمون چیزهای عجیبی
دیدم. کارگرا به مجنون جادویی
میخورن که بهشون قدرت خارق العاده
میده. اوناهیتون سنگهای سنگینی رو
مثل په پیرگاه بلند کنن، منم از اون
مجنون خوردم!



تنگ!



هی! هی! هی!
هی! هی! هی!



پاکونتا لارگس، به جفت کشیده
به این پسره پر مدعا بزنی.



پس تو دروغ نمیگفتی... اما من
فقط به نفرو میشناسم که میتونه
همچین مجنون درست کنه...



هی! هی! هی!
هی! هی! هی!



خوب، پاکونتا لارگس،
میتونی بری... متشکرم!



دسته سزار!
آستریکس! او بلیکس
و پانورامیکس، همون
گلی های مزاحم اونقادربه
هرکاری هستن... باید درس
بهبشون بدم!



سه نفر از اهالی گل تو
سراختمون کار میکنن!
چی؟ به روحانی پیر ریش سفید،
به کوچولوی حقه باز و به خپله لعنتی؟



اما اون خیلی از اینجا
دوره... به روحانی گلیه...
به روحانی گلی؟!





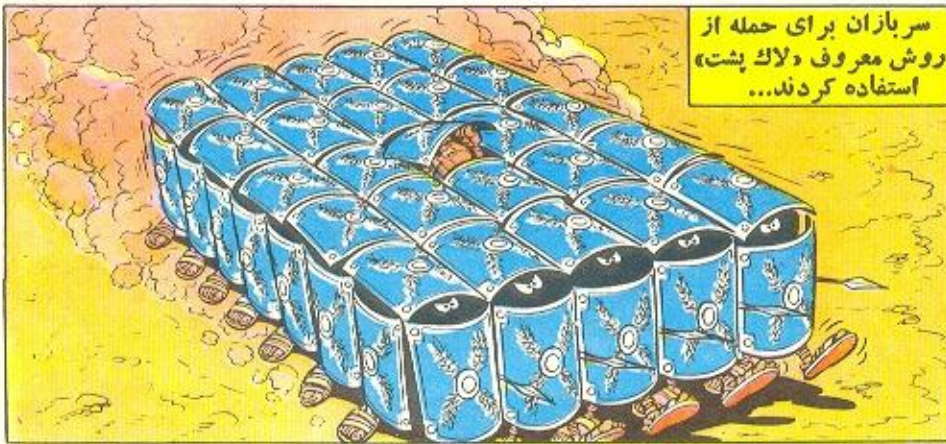
شما... شما خیال میکنین که این، برای دفع حمله رومی‌ها کافی باشه؟...

خوب، کار سنگر بندی مومن نموم شد.



اومدم! اومدم!

او بلیکس، به خورده عجله کن!



سربازان برای حمله از روش معروف «دلاک پشت» استفاده کردند...



حمله میکنن!



برای فراره سربازان رومی شیوه خرگوش را ترجیح دادند!



او بلیکس به خورده جدی باش بابا!

بنگا! بنگا! بنگا!

عوا! عوا!



عالی شد! دارن میان!

عوا!



به ژوپتر قسم، اگه به دفعه دیگه شوخی کنی، من میزنم بجاک!!!

پخش ویلا، سر بریده!

اگه پخش شیم سرمونو میبرن!

ما دیگه پخش ویلا شدیم!

اینبار موفق نشدیم.. حالا باید از همه طرف حمله کنیم. پخش شید!

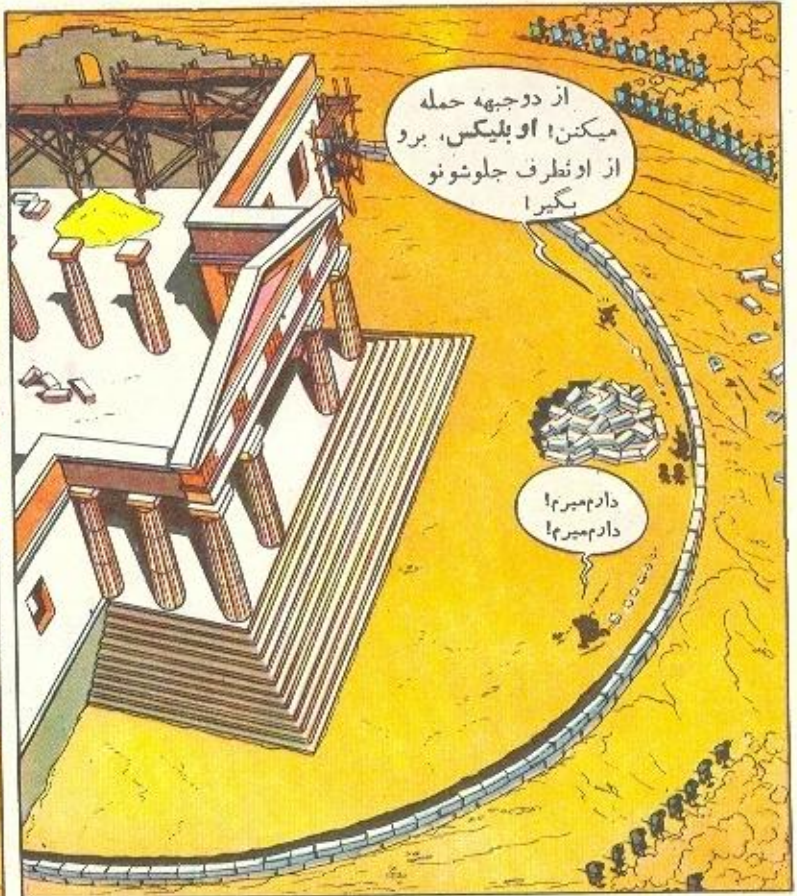


ولم کن! خواهش میکنم،
دیگه ولم کن!



جبهه شمال...
یکی داخل
زمین شده!

میرم بیرون!
میرم بیرون!
میرم بیرون!



از دو جبهه حمله
میکنن! اولیکس، برو
از اونطرف جلوتونو
بگیرا

دارم میرم!
دارم میرم!



ما بودیم که وارد سنگرشون
شدیم، اونا لطف کردن و
بی اینکه زیاد کتکمون بزنین
گذاشتن خارج شیم...



پس از حمله...
پیروزی!!!!

مارو پش زدن، اما
چند نفر از ما توفستن از
سنگرشون بگدردن!



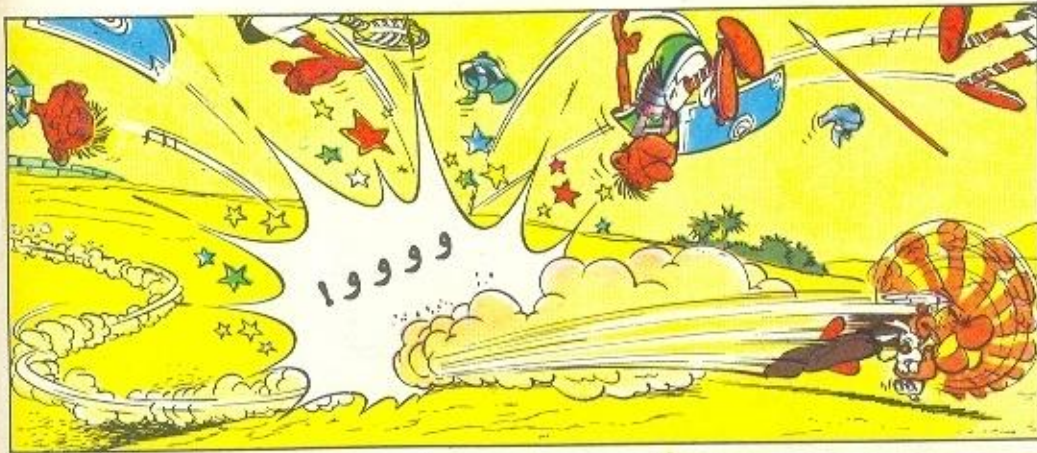
نگاه کنین! سنگ افکن!

دهه... من اصلا از این
اسباب بازی ها خوشم نمیداد!

حالا که اینطور شد
سنگ بارانشون میکنیم تا بفهمن
باکی طرفن!!!







توجه!!! یکی از محاصره
شدگان میخواهد فرارکنه!!!



آماده‌ام!

آماده‌ای؟

بنگی!



بله، بانوی من اسك
کوچکم يك پیامی برای
شما آورده.

ای شگلی، با من کاری داشتی!

کمی بعد در قصر
کلتو با ترا ...



همانطور که اومده
بود، رفت...

داشت از اینجا
رد میشد...



... آرام باش ایده فیکس...
بذار پیش مرگ جدید ملکه
استخوان تو را بچشه.



نخواهتوانست این ژول سزار آدم
بدی است! تو برد، ای مرد شگلی، به
تمام مقدسات مصری قسم، خودم
ترتیب این کار را میدهم!



چه ماما نیه،
يك استخوان
برایش بیارید!



توجه!!! یکی از محاصره
شدگان میخواهد وارد بشه!!!



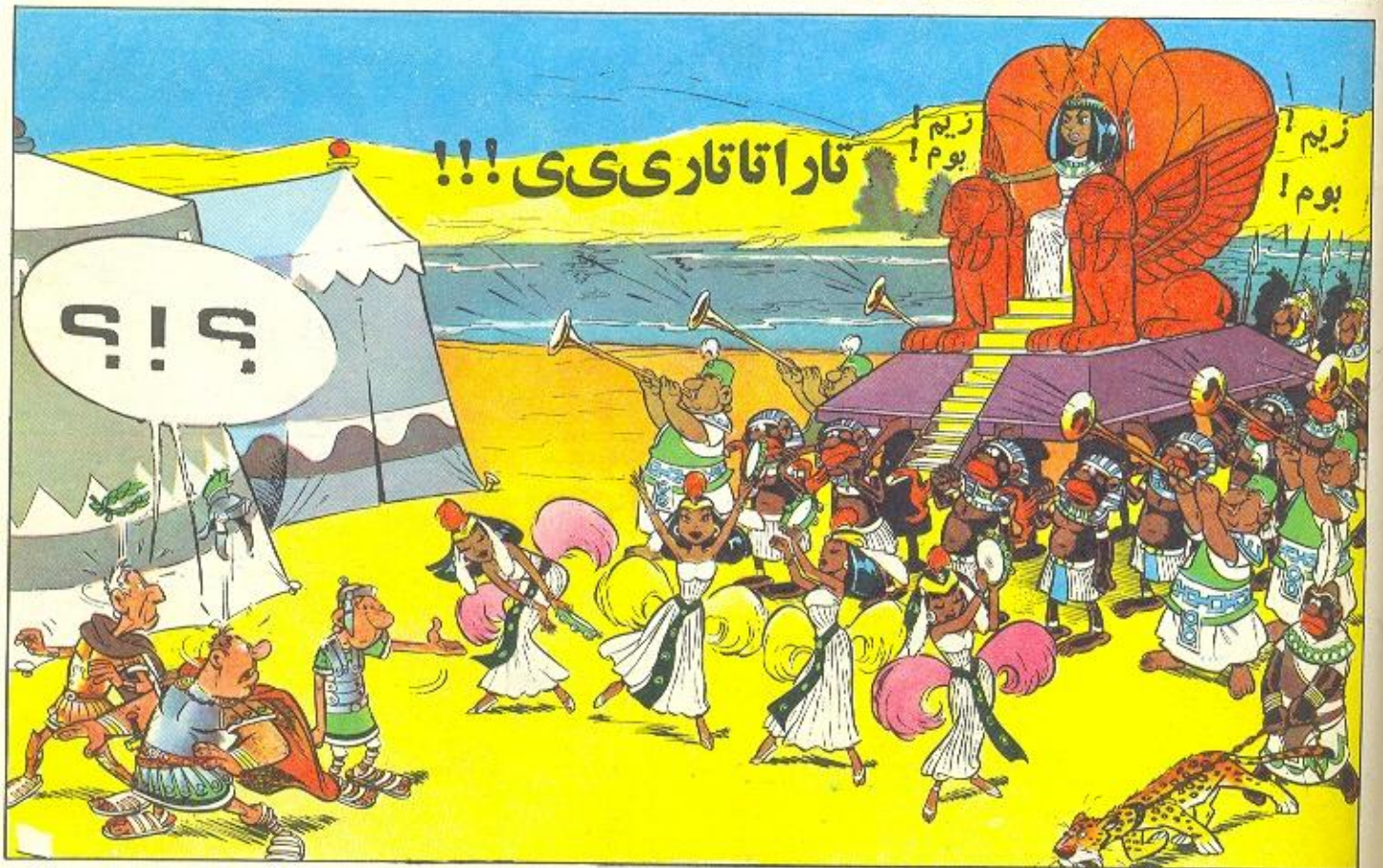
سلام سزار... یکی
میخواهد شمارو ببینه...
کیه؟



در اردوی محاصره
کنندگان...
عالیه کوروس،
عالیه!
میبینی
سزار، حتی اگر
دستگیرشون
نکنیم، اقلای
نا بود میشه!



هان! دیدی؟
ایده فیکس برکشته،
مأموریتش رو هم بخوبی
انجام داده!
امیدوارم ملکه
عجله کنه و گرنه
سنگ افکن های
رومی همه ضرر رو
خراب میکنن!





کافیست!! وقتی که فهمیدم اینجا چه خبر است، شخصاً آمدم، حتی لباسهایم را عوض نکردم!

هوب!



اوه... ملکه من...
ملکه عزیز من...



بله، بله، قبول میکنم! از شما معذرت میخواهم، هر چه بفرمائید انجام میدهم...

...و...



رومی‌ها باید کارگران را راحت بگذارند و قبل از رفتن، خساراتی را که بار آورده‌اند ترمیم کنند، واقماً شرم‌آور است...



وقتی کسی شرط می‌بندد، باید عرضه‌اش را هم داشته باشد. اراده شخص من بود که از گلی‌ها کمک بخواهم. بالاخره ثابت میکنم که مصریها میتوانند قصرهای با شکوه بسازند...



بیچاره! محاصره و قطع کن و قصر رو تعمیر کن!!!

چشم!



خب... حالا چکار کنیم؟

زیم! بوم!
تارازی‌یییی



پیروز شدیم!
پیروز شدیم!

اینا همه کارگی بود؟

به بلینوس قم که رومی‌ها دارن دست از محاصره میکشن!



اگر بشمانگفتیم، یادآور میشویم که کلتوپاتر ادماع بسیار زیباتی داشت...



بهر حال دل نمیخواود از دیدن دماغ کلتوپاتر! محروم بشم!



اما من خیال میکردم که نوك تيز فشنگتره...

نه، فومرو پيس انه.

این رومی‌ها دیورنه‌ان!

اینا اول خراب میکنن، بعد کمک میکنن تا درست بشه...



تو به قولت وفادار موندی، فومرو پيس، منم به قولم وفا میکنم...



ای ملکه من! قسررد راس مهلت تعیین شده تمام شد!*

* در آن زمان، اتمام کار ساختن بسیار نادر بود.



و بالاخره یكروز...

تمام شد! بالاخره میتونیم خیر شو به گلشوپاترا بدیم!



په خورده‌اش بیرون مونده! حالا بر میگردم



او را غرق طلا کنید!

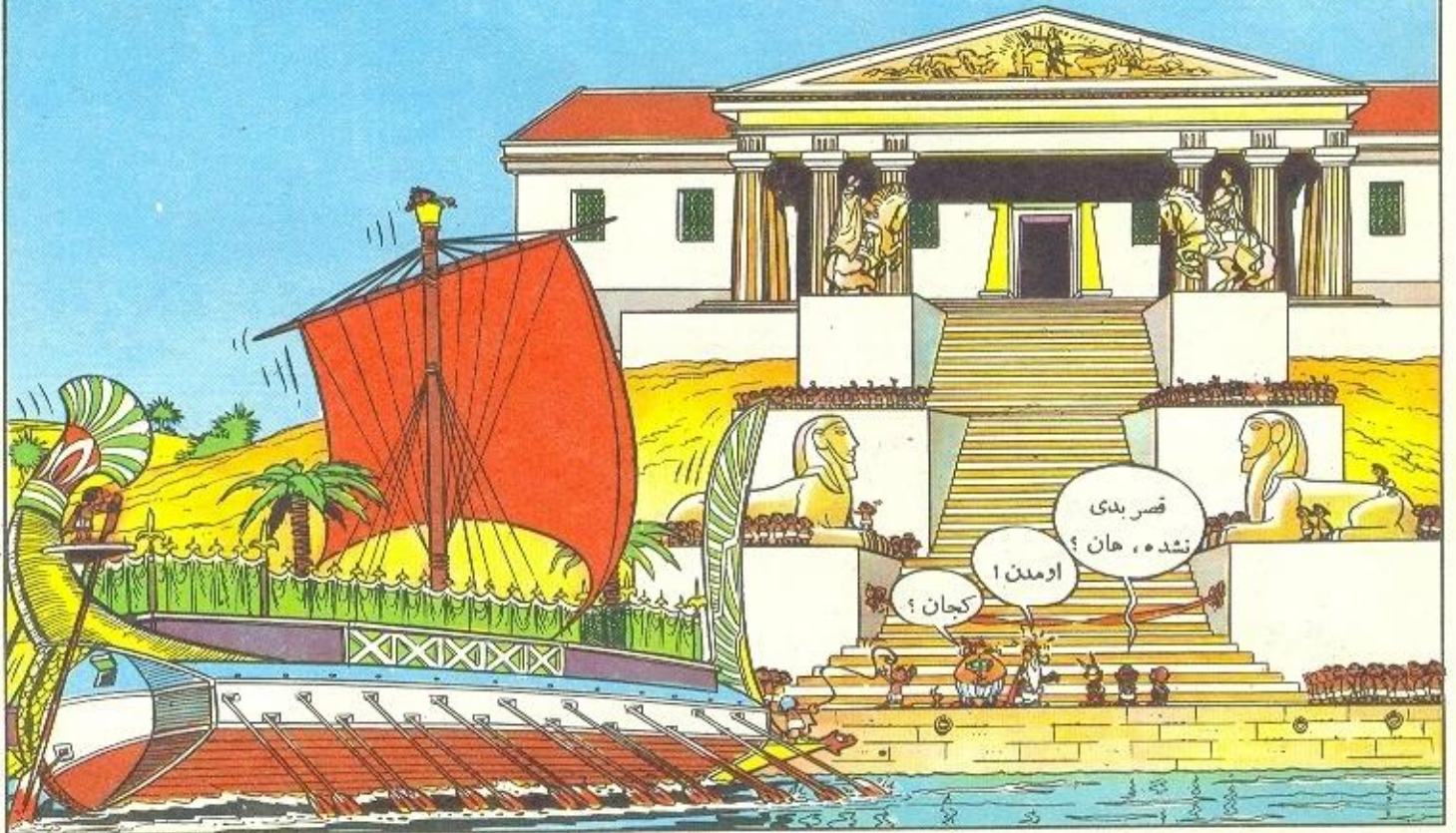


... از راه رودخانه مقدس قبل به قسریاید، و آنجا به او ثابت میکنم که مردم کشور من در حال انحطاط نیستند!

بفریاد منم برسین!



فردا از سزار دعوت میکنم تا با کشتی من...



مردم با اهله و شادی از ملکه استقبال میکنند...

هو! هو! هو! هو!



ای زیباترین ملکه روی زمین،
افتخار قطع این نوار با شماست، این
عمل ثابت میکند که شرط را باختیم...
خواهش میکنم قبول بفرمائید!



ای سزار،
قیچی برای قطع
نوار!



با آمون بوفیس آشتی کردم...

ما دونفری زیباترین
و نوبت تیزترین اهرام مصر
رو میسازیم!



درجشتی که ۱۴۰۰۰ نفر شرکت داشتند (قرار بود ۱۳۰۰۰ نفر باشند. اما مصریان خرافاتی هستند)...

تو زندگی منو
نجات و کارهرو
بمن یاددادی،
طلاهای من مال
تو است.

نخیر، نخیر،
برای ما هم کلی
تفریح داشت...
حالا چکار میخواهی
بکنی؟



بفرمائید!

میبینی چه
دماغی داره!

در قصر
کلئوپاترا...



ای ملکه ارجمند، چون کار ما تمام شد، اجازه مراجعت میخواهیم.

چه دماغی... ای نگلی ها، شما واقعا میجزه کردید و هرچه بخواهید میتوانید از ملکه ملکه ها درخواست کنید.



ای مرد روحانی این دستخطهای گرانبها را که در کتا بخانه اسکندریه ام بود بتومی بخشم... شامل حال ما باد... دماغ شما... اوه... لطف شما همیشه



به مملکت ما خیر بدید، بالاخره، يك کسی میاید...!

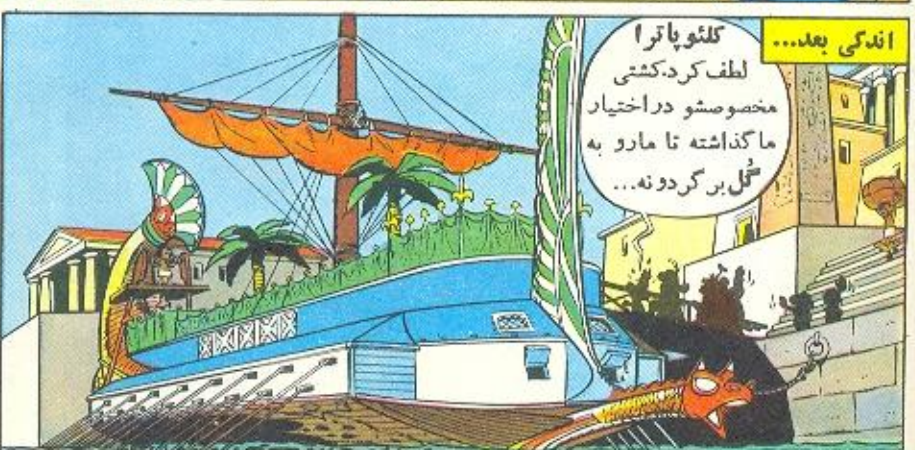


چه دماغی! برای کاری که شما کردید این واقعا قابل نداره، من نمیدانم چگونه از شما شکر کنم...

همیشه برای خدمتگزاری آماده ایم، اگر باز يك روزی تصمیم گرفتید چیزی در مصر بسازید، مثلا کانالی بین دریای سرخ و مدیترانه...



فرمانده کشتی دستور حرکت میدهند...



اندکی بعد... کلتوپاترا لطف کرد کشتی مخصوصشو در اختیار ما گذاشته تا مارو به شل برگردونه...



در حقیقت، در میان پاروزنان... مجبور شدیم این کار رو قبول کنیم تا پول آخرین کشتی مو بدم، اما بمحض اینکه بتونم به کشتی دیگه بخرم، این نگلی های لمنتی رو دیدم میکنم!



آستریکس، فکر میکنی دزدای دریائی رو ببینیم! اما خیال میکنم زیاد از ما دور نباشن!



کلتوپاترا!

* با تمام قدرت به جلو!



...بالاخره به مقصد میرسنند...



پس از چند هفته سفر لذت بخش...



مردم دهکده، از قهرمانان با علاقه تمام استقبال میکنند و به افتخارشان جشن میگیرند...

چه دماغی، عزیزم... چه دماغی.

همه این کارها را ایده فیکس کرده!



یه کشتی!!! آستریکس، او بلیکس و پانورامیکس برگشتن!



برم به آواز دوست کنم...



از شکل سنگهای نازده هیچ خوشم نمیاد... ما باید سنت دهکنمون رو حفظ کنیم!

پایان



نه او بلیکس، نه!

دروزه‌های بعد همه اهالی خوشحالتند، یعنی تقریباً همه.



از همین مجموعه :

آستریکس و کلئوپاترا
 آستریکس و دیگچه
 آستریکس سالادیاتور
 آستریکس لژیونر
 آستریکس در بازی‌های المپیک
 آستریکس در اسپانیا
 آستریکس در سوئیس
 آستریکس و برگزیدگان سزار
 آستریکس و زیرانی‌ها

قیمت فروش ۲۵۰ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۴۸۱ / چاپ مدرن تلفن ۸۹۸۰۲۷
 ۲۳۵۶/۹/۶